مفتون بودن اصحاب

نمی‌دانم در جلسه‌ی قبل گفتم یا خیر. چند سال پیش در مباحثه‌ی فقه، بحثی داشتیم که راجع به عدالت و فسق صحبت شد. آنجا مطلبی را عرض کردم. الآن به آن اشاره می‌کنم. این الفاظ این چنینی مثل شهادت، ایمان، اسلام، فسق، عدالت، الفاظی هستند که برای واقعیت خودشان هستند. موضوع له هم، واقعیت آنها است. اما این الفاظی که واقعیات همبافته دارد، یک بازتابی در حقوق و روابط اجتماعی دارد که با آنچه شما در معنای لغوی آن می‌گویید، خیلی تفاوت دارد. لذا آن جا عرض کردم تردیدی نداریم که عدالت امری است مربوط به ملکه. یعنی از حیث وضع، این‌چنین است. ولی وقتی به فقه می‌آید، عدالتی می‌شود که در فقه احکامی دارد. در آن فضا، چاره‌ای نیست که سراغ رفتارگرایی در عدالت برویم. در فقه، عادل را کسی می‌دانیم که از او فسق سر نزند و واجبات را انجام می‌دهد. حالا آن ملکه‌ی عدالت چیست؟؛ در آنجا بحث‌هایی بود. مشهور متاخرین این بود که می‌گفتند: «العدالة ملکة». بحث شد که باید این را چه کار کنیم.

در اینجا هم همینطور است؛ شکی نداریم که مقصود از این «شهادتان»، اعتقاد به آن است. قلب باید آن را بگوید. اما معنای آن این نیست که چون اصل و وضع و جوهره‌ی آن، این است، وقتی می‌خواهد در حقوق و نظم اجتماعی اسلامی به کار برود، قیدش همان اعتقاد قلبی باشد. لذا بعضی از فقها گفته‌اند: اگر شهادتین گفت و در عین‌حال، علم داریم که عقیده‌ای ندارد، کافی نیست. خُب، همانجا عده‌ای از فقها دارند - بحث‌های خیلی خوبی هم هست - که این نکته، معلوم نیست. با این بحث‌ها صاف است. وقتی شهادتین گفت، قاطع هستیم که منافق است. قاطع هستیم که در دلش نیست و تنها به زبان گفته است. این چه حرفی است که وقتی قاطع هستیم، دیگر مسلمان نیست؟! این‌ها برای گیر افتادن در ضوابط کلاسی است. یک جور جفت و جور کردن ضوابط کلاسی است و الا گمان بنده این است که واضح است؛ از همان روز اول هم معلوم بوده است که گفتن شهادتین ...؛ شهادتین، یک وضع واقعی دارد که همراه با این است. اما وضعی هم دارد برای نظم اجتماعی. برای اینکه حکم اسلام به آن واقعیتی که دارد در جامعه پیاده شود. اینجا کاری با این نداریم که در دلت چیست، در اینجا ما از تو شهادتین می‌خواهیم. وقتی گفتی، تمام است.

همیشه مثال آن را می‌زدم؛ چه کسی تردید می‌کند در اینکه ابوسفیان سر و پای زندگی‌اش علیه اسلام بوده است؟! حالا یک دفعه صبح سر از روی متکا برداشته و می‌بیند لشگر اسلام دور مکه را فرا گرفته است. حالا هم «انتم الطلقاء»! حالا شهادتین می‌گوید. اهل‌سنت او را از صحابه می‌دانند. می‌گویند: اولش، ولو یک عمر علیه اسلام فعالیت کرد، اما «اسلم و حسُن اسلامه»! به به عجب مسلمانی! وقتی خود همان سنی فکرش را بکند، تردیدی نمی‌کند که الآن که ابوسفیان گیر افتاده است و «إنّا فَتَحنا لَکَ فَتحا مُبینا»[1] محقق شده است، قلبش برنگشته است؛ بلکه شهادتین می‌گوید که صوری است و برای نظم بیرونی است. لذا او را عفو کردند. به گمانم، خیلی واضح است. فقط اینکه، طبق ضوابط آن را جفت و جور کنیم، خیلی مهم است. یعنی ضوابطی مدون و روشن داشته باشیم که این‌ها را سامان بدهد و هر کدام را در جای خودش ببیند.

در خطبه الوسیلة حضرت علیه السلام می‌فرمایند: حضرت صلّی اللّه علیه و آله به من امر کردند در فضای فتنه‌ای که بعد از ایشان می‌آید، محور شهادتان است. امت مفتون است.

شاگرد: «بمنزلة الفتنة» به چه معنا است؟

استاد: شاید عبارت نه‌جاهلبالغه را از حافظه خواندم. دقیق نخواندم. اما مهم بود. در صحاح اهلسنت دارد فردا که باطن جلو می‌آید ...؛ نه فعلاً که ظاهر اسلام است ...؛ حضرت امر به ظاهر کردند، نزد شیعه، روشن است. در صحاح اهلسنت هست:

«عن أبي هريرة: أنه كان يحدث: أن رسول اللّه صلّى اللّه عليه وسلم قال: (يرد علي يوم القيامة رهط من أصحابي، فيجلون عن الحوض، فأقول: يا رب أصحابي؟ فيقول: إنّك لا علم لك بما أحدثوا بعدك، إنّهم ارتدوا على أدبارهم القهقرى»[2].

«ارتدوا علی ادبارهم القهقری»؛ بعدش هم نجات پیدا نمی‌کنند. این باطن کار می‌شود. یعنی آن جا، وقت این نیست که بگویند «نزّلهم بمنزلة الفتنة»، آنجا که فعلاً نظم اجتماعی اسلام و جامعه‌ی بیرونی نیست. آنجا، باطن کار است. آنجا نفاق و کفر و همه‌ی این‌ها، سر جایش روشن است. اما اینجا، نظم اجتماعی حاکم است.

---

[1]. الفتح، آیه‌ی ۱.

[2]. بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۷.

بازبینی #3
ایجاد شده 11 فوریه 2024 11:02:11 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 فوریه 2024 14:26:01 توسط ... .